

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۱ فبروری ۲۰۱۳

## به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی یا توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها ۵۱

به ادامه گذشته:

به همان سانی که فاجعه ثور ۱۳۵۷ جامعه و کشور ما افغانستان را به یک باره در گرداب حوادث ملی و بین المللی قرار داد، گروه کوچک ما را که طی تمام دوران حاکمیت "جمهوری داودی" به کار آرام و پیگیر مبارزاتی خویش بدون انقطاع و یا فتوری که بخش های عظیمی از جنبش را فرا گرفته بود و حتا افراد و شخصیت های شناخته شده ای زیر عنوان مخفی کاری، به آرایشگران بی مقدار آن رژیم میدل شده، کمترین هراس و یا تأملی از کردار تسلیم طلبانه شان برای نسل های آتی نداشتند؛ به کار مبارزاتی خویش ادامه می داد، به شدت تکان داده واداشت تا خلاف روند آرام حرکت گروه، که اعضای کمیته اساسی – زنده یاران عبدالله عازم، میرویس فراهی، عزیز طغیان، گل محمد به علاوه این قلم- تنها هرماه یک بار به صورت رسمی جلسه دایر می نمودند و در تمام دوران حیات گروه به جز یکی دو بار اتفاق نیفتاده بود، تا جلسات عاجلی برگزار گردد، طبق همان اصل فیصله شده سالهای قبل، همه به تاریخ ۸ ثور ۱۳۵۷ یعنی درست یک روز بعد از کودتا، به ساعت ۲ بعد از ظهر در منزل، زنده یاد "عبدالله عازم" واقع "آقا علی شمس" جمع شویم.

در همین جا و قبل از آن که به ارتباط ادامه کار کمیته نکاتی را نقطه گذاری نمایم، ضرورت احساس می شود تا نخست ادعای "صادقانه" حسین جاسوس و باندش را که گویا آن گروه مربوط زنده یاد "عزیز طغیان" بود، بی اساس اعلام بدارم.

خوانندگان عزیز، من بار ها ضمن مصاحبه و نوشته هایم تذکر داده ام که شوونیزم عظمت طلبانه ملیت پشتون و ناسیونالیزم تنگ نظرانه سایر ملیت ها به صورت اخص ملیت های تاجیک و هزاره، همه دو روی یک سکه بوده نه تنها هیچ یک از آنها نمی توانند حامی منافع طبقات و لایه های ستمکش جامعه اعم از کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در همه حالت به خصوص در کشوری مانند افغانستان با ساختار مستعمره و نیمه فئودالی باشند، بلکه در کلیت خود ابزاری اند در دست امپریالیزم، تا با تکیه بر آنها شیرازه وحدت کشور را از هم دریده، از افغانستان بالکان منطقه به وجود بیاورند. در این جا جهت روش شدن بحث توجه تان را به دو مثال جلب می نمایم:

هفت سال قبل وقتی نشریه "افغان رساله" تصمیم گرفت تا از استاد "هاشمیان" به خاطر خدمات فرهنگی شان تقدیر به عمل بیاورد، از این قلم نیز تقاضا نمود تا در تنظیم امور، با ایشان همکاری نمایم. من که در آن زمان در واقع یکی از همکاران قلمی آن نشریه به شمار رفته و می توانستم نوشته های ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خود را بدون کمترین سانسوری از آن طریق به نشر برسانم و از طرف دیگر، استاد "هاشمیان" نیز در بالای نشریه اش یعنی "آئینه افغانستان" علیه اشغال کشور با قاطعیت موضع گرفته بود، آن پیشنهاد را پذیرفته، ضمن همکاری های تخنیکی، در زمینه مطالعه و نظر دهی مقالاتی که برای آن روز فرستاده شده بود، نیز شانه خالی ننموده بودم. در میان ده ها مقاله ای که در همان موقع به آدرس "افغان رساله" از طرف شخصیت ها و نوات شناخته شده مطبوعاتی فرستاده شده بود، یکی هم نوشته ای بود از قلم آقای "حداد"، که قرار بود یک تن از پشتو زبانهای مقیم تورنتو آن را بخواند.

نام آقای "حداد" باعث شده بود تا مقاله بدون نظر همکارانی چون من نوعی، به فرد موظف خواندن آن سپرده شود، وقتی یک شب قبل از تدویر جلسه، لست اسم سخنرانان را می خواستیم ترتیب دهیم، صحبت مقاله آقای "حداد" و نوبت فردی که می بایست آن را بخواند، به میان آمد. من که تا آن زمان آن مقاله را ندیده بودم و از جانب دیگر، با شناختی که از "افغان ملت" در کل و شخص آقای "حداد" به صورت خاص داشتم و می دانستم که آنها در مواضع سیاسی شان بیشتر از آن که بر خط معینی حرکت نمایند، می خواهند با "کله معلق" زدن به زندگی ادامه دهند، با تمام وقت کم و کار زیادی که باقی مانده بود، در اولین فرصت فراغت که دیگران به نماز ایستاده شدند، آن نوشته را از نزد فرد موظف گرفته، به خواندن آن مشغول شدم. فرد موظف که فکر می کرد من از بابت مواضع سیاسی نوشته در تشویش هستم، می خواست خاطر من را جمع نموده، گفت:

«استاد! خاطرتان جمع باشد. این نوشته یک نوشته تحقیقی است و هیچ به سیاست سروکار ندارد»

من ضمن تشکر از آن دوست، باز هم اراده ام را که باید نوشته را بخوانم بیان داشته و به خواندن آن آغاز نمودم. چشم تان روز بد نبیند، از همان پراگراف اول بویزنده گند و کثافت از مرداب شوونیزم آن قدر شدید بود که جهت درک آن نیازی به خواندن بقیه احساس نمی شد. چه جنابشان یعنی آقای "حداد" خواسته بودند که قدمت قوم پشتون را نسبت به سایر اقوام در سطح افغانستان، منطقه و جهان به اثبات برسانند و دلیل خویش را هم موجودیت انسانهای "هموساپین" به حیث اجداد اولی قوم "صافی" بیان نموده بودند. انگشت حیرت به دهان نگیرید، نه افسانه است و نه هم بهتان؛ بلکه حقیقتی است تلخ. شاید هم تلختر از "زهر هلاهل". یعنی رهبر یک حزبی که خود را نه تنها مستحقترین و شایسته ترین حزب و افرادش را شایسته ترین افراد برای زمامداری افغانستان می داند بلکه با صدای بلند تمام اقوام ساکن غیر از خود را بیگانه خطاب نموده، بر روی تاریخ ۵۰۰۰ ساله کشور خط بطلان می کشد، درجه سوادش به جایی می رسد که «هموساپین» را به حیث اجداد اولی قوم «صافی» معرفی بدارد. شاید بهتر بود به ارتباط پیوند با «نئندرثال» نیز تجسس می نمودند - این که وقتی قضیه را با دوستی که قرار بود آن مطلب را بخواند، در میان گذاشتم، چه عکس العملی از خود نشان داد، باشد برای زمان دیگر!

مثال دوم در ادعای راسیستی "حسین جاسوس" و باندش می باشد. آنها نیز که در واقع عکس آقای "حداد" گوش چپ خر ابتدال نژاد گرایی در جنبش را نمایندگی می نمایند، بدون آن که کمترین تحقیقی در زمینه انجام داده باشند و با وجود آن که می دانند از جمع "کمیته اساسی پوهنتون" تا هنوز من نفس می کشم و می توانم با نوشتن حقایق چرندیات آنها را تکذیب نمایم، چون نمی خواهند از «گوش راست» عقب بمانند، ادعا دارند که گویا آن گروه، مربوط زنده یاد "عزیز طغیان" بود.

آنهايي که تا اينجاي مطلب را از نظر گذشتانده اند به نيکویی می دانند که این قلم نه تنها در تمام دوران حیات مبارزاتی ام با زنده یاد "طغیان" مشکلی نداشته ام بلکه حتا در بیشترین موارد حیات گروه، چنان از نظرات مشترکی برخوردار

بوده ایم که تذکر یکی تأیید طرف دیگر را نیز با خود داشته است؛ لذا وقتی من چنان ادعائی را رد می نمایم بدان معنا نیست که گویا من مسأله ای علیه آن رفیق جانباز داشته ام، بلکه بیانگر آن است که واقعیت نداشته و «گوش چپ» خر ابتذال می خواهد بدان وسیله به مانند گوش راست، کارش را با نفی نقش سایر اقوام و ملیتها آغاز نماید.

خوانندگان عزیز!

هرگاه به نام زنده یاد "عزیز طغیان" نامیده می شد، من با افتخار کامل اینک از آن یاد می نمودم زیرا زنده یاد "طغیان" شخصیتی بود که هر نوع انتساب با آن می توانست باعث افتخار باشد، مگر واقعیت قضیه آن بود که گروه ما تا آن زمان اسمی برای خود انتخاب ننموده بود، ما در اوایل تمام نوشته ها را با امضای "کمیته اساسی پوهنتون" بیرون می دادیم، بعد ها وقتی می خواستیم اسمی را برای گروه انتخاب نمائیم، نظر جمعی رفقاء آن بود که انتخاب هر اسمی، منتج به بزرگنمایی شده، تمام فعالیت هائی را که اینک انجام آن، به دیگران نسبت داده می شود- به خصوص مصادره ها- و کمترین سوءظنی به ارتباط ما در آن موارد وجود ندارد، "گروه" را نیز در محراق توجهات استخباراتی قرار خواهد داد، توجهاتی که چه بسا ما توان تحمل ضربات احتمالی آن را نداشته باشیم. به همین اساس ما هیچ نامی را برای «گروه» انتخاب ننموده کار مان را به صورت خاموشانه و منظم ادامه می دادیم.

از آن گذشته اگر قرار می بود، گروه به نام فردی یاد گردد، به یقین زنده یاد "عزیز طغیان" اولین کسی نبود که اسمش می توانست، در صدر سایر اسامی قرار بگیرد. زیرا در حالی که زنده یاد "عبدالله عازم" مستنترین همه و اولین دبیر زنده یاد "طغیان" در جمع ما وجود داشت، زنده یاد "میرویس" به حیث پشتوانه ایدئولوژیک تمام گروه از طرف تمام جنبش چپ شناخته شده بود و این قلم یگانه فردی از جمع بودم که در تمام برآمد های علنی کمیته اساسی مواضع آن را اعلام نموده بودم، کسی نمی آمد تا فردی چون زنده یاد "طغیان" را که نه برآمد علنی داشت، نه عمر طولانی به مانند "عازم" و یا هم سابقه بحث های ایدئولوژیک با تمام جنبش چون "میرویس"، به حیث مسؤل گروه معرفی بدارد. چنین تحریفی در تاریخ بخشی از جنبش چپ فقط می توانست از "گوش چپ" ابتذال سر بزند، به همان سانی که سر هم زد.

در هر صورت وقتی هر ۵ نفر در آنجا جمع شدیم، نخست قرار بر آن شد تا به مانند همیشه کار را از مبادله معلومات آغاز نمائیم. معلومات همه یکسان بود، روسها برای نجات مزدورانش، شاهزاده "داوود" را که رسماً اعلام داشته بود «سگرتر امریکائی اش را با گوگرد روسی در می دهد» از میان برداشته و اینک می خواهد کسانی را بر افغانستان حاکم نماید که تمام افغانستان را با گوگرد روسی آتش بزنند. در جمع رفقاء یگانه کسی که با طرح برخی از سوالات، تا حدودی نمودی از توهم و ضعف خود را نمایان می ساخت، زنده یاد "عازم" بود. به صورت مثال او ضمن مقایسه سن و سال "اسلم وطنجار" با "قذافی" می پرسید، آیا به نفس جوان بودن چنان افرادی نباید احترام گذاشت؟ و یا این که خوشحالی مردم فکر نمی کنید آنقدر زیاد و عمیق باشد که برای ما کار علیه دولت را مشکل نماید؟ و یا چقدر حق داریم قبل از آن که از حاکمیت فعلی عملی سر بزنند، علیه آن به مبارزه دست یازیم؟ و یا هرگاه آنها از جنبش دعوت به همکاری نمایند چه برخوردی می توان در قبال آن نمود؟ و از این قبیل سوالات.

هر چند پیدایش چنان سوالاتی نمی توانست امری باشد غیر قابل پیش بینی، مگر طرح آنها از طرف زنده یاد "عازم" که در واقع در تمام موارد چپ ترین مواضع را در بین گروه نمایندگی می نمود، چنان قابل تأمل و ارزشمند دانسته شد که هر یک از ما رفقاء و هر کدام از منظر دیگری به سوالات پاسخ گفته از آن رفیق تقاضا نمودیم، تا حین بررسی قضایا شناختش را از وابسته و مزدور بودن آن نهاد، به شوروی سوسیال امپریالیستی آن زمان فراموش ننماید. هرگاه از چنان منظری بخواهد پاسخ سوالاتش را خود بدهد، با آسانی درخواهد یافت که در عقب "وطنجار جوان" کهنسالان و پیران استعمار روس قرار دارند، شادی مردم از سقوط خاندان طلائی است و نمی تواند از حاکمیت مزدوران روس باشد، چنین امری با تاریخ مبارزاتی کشور و روانشناسی اجتماعی مردم آن در تقابل قرار دارد و برای شناخت ماهیت

مزدوران روس حتمی نیست تا منتظر عملکرد آنها در آینده باشیم، بلکه گذشته ننگین آنها خود گواه آن است که آنها در اولین فرصت به فروش میهن و سرکوب فرزندان خلق آغاز خواهند نمود، در نتیجه حاکمیت مزدوران روس نه تنها ظرفیت و علاقه شنوائی مردم را نسبت به حرفهای ما کم و ضعیف نمی سازد بلکه در عمل ما [جنبش چپ] را به یگانه مرجع مردم مبدل ساخته و باید جهت پاسخگویی چنان مراجعاتی آمادگی گرفت. از آن گذشته صرف نظر از انحصار طلبی های فردی در درون حزب، ارائه پیشنهاد همکاری با جنبش انقلابی از صلاحیت آنها بیرون بوده و این روسها هستند که می توانند چنین تصمیمی را اتخاذ نمایند، گیریم که روسها هم تحت شرایط معینی وادار به اتخاذ چنان تصمیمی بگردند، چه فردا و چه هم ده ها سال بعد، معنای چنان پیشنهادی در واقعیت امر درخواست آن است که جنبش چپ را نیز در وطن فروشی شریک بسازند نه چیز دیگری! بر همین مبنا تفکر همکاری با مزدوران روس، می تواند به معنای خیانت به آرمان پرولتاریای افغانستان و سایر طبقات تحت ستم تلقی بگردد.

وقتی اینک یک ساعت اولی آن جلسه را به یاد می آورم و بحث هایی را که در همان یک ساعت انجام یافت مرور می نمایم و آن را با موضعگیری های هراس آمیز بعدی زنده یاد «عازم» مقایسه می نمایم، نمی توانم به درستی علت کمکاری ها و ضعفهای بعدی آن رفیق را که سرانجام به مرگش انجامید، درک نمایم. هرچند در آن روز هیچ یک از ما از مراعات ادب لازم مقابل آن رفیق، خودداری نکردیم مگر به سؤالاتش چنان با جدیت و شدت پاسخ گفتیم، تو گوئی آنها سؤال نه بلکه، مواضع انحرافی یک فردیست که باید با قاطعیت کوبیده شود، چه بسا نفس همین برخورد جدی، باعث شده باشد که گره ذهنی رفیق به عوض آن که درست حل شود، به نحوی خود را پس زده، تأثیر خویش را در عملکرد آینده آن رفیق از خود به جا گذاشته باشد.

تنها دقت در همان مورد به خوبی نشان می دهد که پای تمام رفقای ما در همان مقطع در تعمیل نظر داهیانه لنین مبنی بر آن که «انقلاب هم علم است و هم هنر» سخت می لنگیده، یعنی هرگاه ما به رفیق وقت می دادیم تا خود بدان نتایجی دست یابد که ما رسیده بودیم و از وی می خواستیم تا در مورد تحقیق بیشتر نموده در جلسات بعدی در باره بحث نماید و با چنان قاطعیت آن نظرات را به باد انتقاد نمی گرفتیم، چه بسا آن حالت روانی ناپود کننده در وی به وجود نمی آمد. حالت روانی که تا قبل از دستگیر شدن و زیر شکنجه رفتن، فکر می شد با اولین سیلی، دار و ندار «کمیتة اساسی» را دو دسته تقدیم «اکسا» خواهد نمود، مگر به محض آن که حین دستگیری، با هتک حرمت از جانب دستگیرکنندگان مواجه می گردد، دوباره خویش را باز یافته، همان «عازم» می گردد که سالهای سال بود. انسانی با عزت نفس، مقاوم و پر غرور. انسانی که از مواجهه با مرگ کمترین هراسی در ذهن ندارد، انسانی که به شکنجه گر، اعلام می دارد این گوشت من و اینهم آتش و انبور تو، بیا بیازمای. یاد گرامی اش برای همیشه گرامی باد!

به دوام آن که به سؤالات زنده یاد «عازم» پاسخ گفته شد و در واقع بخش مبادله گزارشات خاتمه یافت، بحث در مورد علل آن کودتا به ارزیابی گذاشته شد.

تا جایی که به خاطرمانده است ما در آن زمان در خطوط کلی آن بر ۵ نکته به مثابه عوامل اساسی کودتا انگشت گذاشتیم:

۱ گرایش «داوود» به غرب و جذب کمکهای غربی و دست نشاندگان شان از طریق شاه ایران و پادشاه عربستان سعودی

۲ امتناع از تمدید امضای قرار داد های اسارتبار با سوسیال امپریالیزم شوروی

۳ با رفتن به مصر و دست دادن با سادات، در واقع تأیید پروژه امریکائی-اسرائیلی صلح خاور میانه که به بی کلاهی سر سوسیال امپریالیزم روس منتج می شد

۴ تلاش وزارت خارجه افغانستان با اعزام «وحيد عبدالله» به هر طرف جهت تجريد «كيوبا» و ساير طرفداران شوروی سوسيال امپرياليستی در میان جنبش کشور های غير منسلک

۵- تلاش جهت حل مناقشات و مخالفت های سرحدی با پاکستان و با احتمال حل قضيه پشتونستان، دست مداخله روسها را از آبهای گرم برای آینده های دوری کوتاه کردن

از دید ما در همان روز، تمام آن عوامل باعث شده بود تا روسها آخرين اخطار شان را به استقامت «داوود» از طريق متحد ساختن باند های خلق و پرچم صادر نمایند، تا باشد وی را از راهی که گزیده بود بر گردانند. مگر سرسختی و لجابت "داوود" و تبارز علنی آن که حمله بر ستون پنجم روسها در افغانستان، یعنی باند های خلق و پرچم بود، کار را از تهديد و التیماutom گذشتانده، با مداخله علنی پلان کودتا را زیر نظر مستقیم مشاوران روسی و حمایت کامل نیروهای هوایی آن کشور به انجام رسانیدند.

ما در همان مقطع، قضایا را همین طور که نگاشتم می دیدیم، این که تا کجای آن درست بود و است و تا کجای آن اشتباه و یا ناقص، برخورد نسبت به آن خارج از موضوع این نوشته است. این که بعد ها نوشته ها و یا خاطراتی از این و یا آن نویسنده و یا به اصطلاح سیاستمدار نشر شده و قضایا را به شکل دیگری می خواهند بیان نمایند، با تمام اهمیت آنها جهت روشن شدن تاریخ معاصر افغانستان، در نقطه نظراتی که ما آن زمان داشتیم و بر مبنای آن توانستیم مواضع افتخار آفرین مبارزه علیه باند های خلق و پرچم و شوروی سوسيال امپرياليستی را اتخاذ نمائیم، تغییری به وجود نمی آورد. زیرا ممکن است دلیل و یا دلایل متعدد دیگری نیز برای کودتا، آورد؛ مگر نسبت به نتیجه و موضعگیری ما در قبال آن کدام تغییری به وجود نمی تواند بیاید. این را بدان خاطر نوشتیم که اینک و به دنبال آن که کشور بعد از غرق شدن در باتلاق خونی که روسها به وجود آورده بودند و در دوام آن اخوان اعم از مجاهد و طالب و اکنون امپريالیزم جنایتگستر امریکا و شرکاء آن باتلاق را با افزودن باتلاقیهای دیگری دوام داده اند، برخی از عناصر پرچمی - خلقی و یا هم عناصر بی ایمان به پیروزی مردم، در ظاهر با افکندن نقاب دلسوزانه، نشخوار می نمایند که وقتی عواقب درگیری ها در سالهای بعد به خوبی عمق مصیبت را نشان داد، آیا بهتر نبود تا در همان اوایل فاجعه ثور، جنبش چپ افغانستان، جهت احتراز از مداخلات امپرياليستی و حاکمیت ارتجاع، دست بیعت به خلق و پرچم می داد؟ و با چنان بیعتی گویا خود و کشور را از نابودی نجات می داد؟

این طرز تفکر که اینک به اشکال مختلف اما با یک محتوای واحد خود را مطرح می نماید، در نفس خود چند نکته را همزمان با خود حمل می نماید:

۱ - پیشیمانی از عملکرد گذشته و به نحوی سند امضای محکومیت جنبش چپ از تقابل تاریخی و انقلابی اش علیه مزدوران روس

۲ - نفی مبارزه مسلحانه در کل و جنگهای آزادیبخش ملی به صورت اخص

۳ - پرده استتار کشیدن بر جنایات باند های خلق و پرچم و عملکرد آنها را به نحوی بروز عکس العمل در مقابل سیاست های خصمانه جنبش چپ معرفی داشتن

۴ - تبلیغ انقیاد طلبی ملی نه به صورت مستقیم، بلکه در زیر ماسک جلوگیری از خون ریزیها و ویرانی ها.

این نظرات که گفته می توانیم برای بار اول در بخش به اصطلاح جنبش چپ از طرف "اخگر" با نفی مبارزه مسلحانه علیه شوروی های اشغالگر و آنها با انتقاد از عملکرد "ساما" نشخوار می گردید، نه تنها در همان طیف به اصطلاح چپ از طرف سازائی ها و متحدان آنها مورد حمایت قرار گرفت و اوج تبارز علنی آن در نوشته "حکیم توانا" یکی از بیان گذاران به اصطلاح سازمان "پیکار" در کتاب معروفش "شکست مائویزم در افغانستان" به نشر رسید، همسان و همزمان با انقیاد طلبان به اصطلاح چپ، عین موضع از طرف راست وابسته به شوروی نیز با صراحت و عریانی

بیشتری تبلیغ می گردید. که از آن جمله می توان به نشریه «امت» ارگان مرکزی نهاد پاسداران ساخته «اسلام مکتب توحید» زیر نظر مستقیم یکی از جواسیس کهنه کار روس، موسوم به "سید اسدالله نکته دان" اشاره نمود. نهاد مذکور بدون پرده پوشی مگر در ظاهر پنهان شدن در ورای توهم برتری اسلام بر تمام تفکرات، پیشنهاد می نمود که هیچ ضرورتی برای مبارزه مسلحانه علیه شوروی وجود ندارد، بلکه باید آنها را گذاشت تا در داخل افغانستان عمران و ترقی را موجب گردند، در عوض باید ذهن روسها را هدف قرار داده آنها را به مسلمانان و افغانان خوب مبدل نمود.

در اینجا به خود حق می دهم و حتا بالاتر از آن وظیفه خود می دانم به نمایندگی از آن جمع فرهیخته، یک بار دیگر بیفزایم که نه تنها آن زمان آن سیاست را اتخاذ نمودیم بلکه اگر می شد زمان را به عقب گرداند و قضایای آنروز را با فهم امروز مان می توانستیم ببینیم باز هم همان راهی را انتخاب می نمودیم که در گذشته انتخاب نموده بودیم، یعنی مقابله علیه شوروی سوسیال امپریالیستی و مزدورانش تا پای جان و ادامه سرافرازانه آن در دفع تجاوز کنونی بدون اگر و مگر و یا هم تئوری بافی های خابانه.

به دنبال بررسی دلایل و عوامل کودتا، نظر همه بر آن بود:

- ۱ - فاجعه ثور آخرین تدارک جهت اشغال افغانستان و تبدیل کشور به مستعمره کامل می باشد.
- ۲ - مردم افغانستان هر چند از سقوط خاندان طلایی شادمان اند، مگر به هیچ صورت از حاکمیت مزدوران روس و نابودی استقلال کشور نمی توانند خوشحال گردند، در نتیجه به محض آن که از توهمات اولی برخاسته از تبلیغات اغواگرانه مزدوران روس بیرون شوند، در تقابل با آنها بر خواهند خاست
- ۳ - رژیم در کوتاه ترین فاصله زمانی، ماهیت جنایتکارانه اصلی اش را از عقب شعار های کذائی آشکار نموده به کشت و کشتار مردم افغانستان به خصوص نیروهای چپ آغاز خواهد نمود. در زمینه مثال های چندی از دوران حاکمیت «داوود» و به کرسی رسیدن مزدوران روس در آن زمان داده شد.
- ۴ - امکانات حزبی و موجودیت اعضای حزب در بین مردم و شناخت آنها از وابستگان جنبش چپ، در واقع تعداد عناصر استخباراتی را بالقوه و بالفعل افزایش داده، احتیاط های امنیتی را حتمیت می بخشد.
- ۵- اخوان که از لحاظ تاریخی جهت رسیدن به حاکمیت فاقد پایه مادی است، از فضای به وجود آمده حد اکثر سود را جستجو، تلاش خواهد ورزید تا با سوء استفاده از روحیه مبارزاتی مردم، جنبش توده ها را زیر شعار های خود بکشاند.
- ۶ - کشور های همجوار به خصوص پاکستان و ایران، از اوضاع به وجود آمده حد اکثر استفاده را برده تلاش خواهند ورزید تا یا حاکمیت کودتائی را به ساز خود برقصانند و یا این که بر مشکلاتش بیفزایند.
- ۷- کشور های امپریالیستی غرب نیز به سادگی حاضر نخواهند شد تا پیشروی روسها را مورد قبول قرار داده بدون مقابله علیه آن، دست روی دست گذاشته نظاره گر گردند.

با در نظر داشت تمام آن تحلیل ها ما می بایست:

۱- بر احتیاط های امنیتی در تمام ساحات تماس گیری و فعالیت های مبارزاتی بیشتر از پیش افزوده، بدون کدام توهمی از رحم و عاطفه حاکمیت کودتائی باید آمادگی داشته باشیم، تا به زندگی مخفی آغاز نمائیم. کمیته اساسی به دوتن از رفقاء یعنی زنده میرویس و ابن قلم که اولی در بحث های ایدئولوژیک با آنها درگیری هائی داشت و دیگری که من باشم به علاوه برخورداری از نقش سخنان، چندین درگیری شدید سیاسی - ایدئولوژیک نیز با آنها داشتیم، توصیه نمود تا به محض احساس کمتر بین خطری باید به زندگی مخفی پناه ببریم.

۲ - شناخت ما را از مناطقی که در آن زیست می نمائیم، کاملتر ساخته و با تشخیص افراد وابسته به باند های خلق و پرچم، آنها را به مثابه عوامل استخبارات تشخیص و بکوشیم تا به هیچ صورت از کار ما بوئی نبرند. در همین جا زنده یاد «عازم» از یکی از همسایه هایشان به نام «نصیر» یاد نمود که از اعضای پرچم بوده و در "افغان ترکانی مؤسسه"

مأمور بود و با "عازم" قبل از کودتا چند درگیری داشته و به این که وی یک تن از پیروان اندیشه "مائو تسه دون" است، وقوف کامل داشت. این را به خاطری نوشتم که اگر "نصیر" مورد نظر تا حال زنده باشد نباید به مثابه فردی که در لو دادن و به خون خفتن رفیق ما دستش دخیل بوده است، فراموش تاریخ و باز خواست انقلابی بگردد.

۳- جلسات خود را به عوض هرماه، بادر نظر داشت مناسبات امنیتی، حد اقل هر ۱۵ روز برگزار نموده، در طول ۱۵ روز بین دو جلسه، با گذاشتن قرار های امنیتی، احتمال ضربت پذیری خویش را کاهش بدهیم.

۴- این فیصله ها را در اسرع وقت به اطلاع تمام رفقائی که در حلقه ها تنظیم شده رسانیده از آنها بخواهیم که به هیچ صورت نباید در تحریکات احتمالی از جانب خلق و پرچم عکس العمل های شتابزده و رقابت جویانه نشان بدهند.

۵- با در نظر داشت آن که حاکمیت کودتائی کشور را در آستانه نابودی قرار داده است، برای نجات کشور که می توان بدان فقط با بازوی تمام مردم افغانستان و در پیشاپیش آنها نیروهای انقلابی افغانستان، نایل آمد؛ ضمن تعمیق درک امر چگونگی وحدت جنبش انقلابی در نزد خود، به آدرس آنهایی که در نخستین گام می توان به آنها باور داشت، یعنی در مارکسیست - لنینیست و پیرو اندیشه مائو تسه دون بودن آنها هیچ شک و شبهه ای وجود نداشت مراجعه نموده، رسیدن به وحدت جنبش چپ را به مثابه اولین اشعه خورشید پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک به شمار آورد.

به همین اساس فیصله به عمل آمد تا به مثابه نخستین گام به سراغ زنده باد کلکانی برویم. و دو رفیق، زنده یادان "عزیز طغیان" و "گل محمد" به انجام آن امر توظیف گردیدند.

ادامه دارد